

قصه‌های

شماره ۴۹

۱۸ تیر

۱۴۰۱

دانشگاه
بخوانیم

۵



نشان می‌دهد. او اما گفت:
«من حاضر نیستم ثروت تو را
قبول کنم!»
ناگهان زمزمه‌ی مردم به گوش مرد
فقیر رسید که می‌پرسیدند: «چرا!؟»
مرد فقیر گفت: «می‌ترسم وقتی مثل این
مرد ثروتمند شدم، من هم دچار غرور شوم
و با یک برادر مسلمان رفتاری را داشته باشم
که امروز این مرد با من داشت.»
مجلس ساکت شده بود و مرد ثروتمند بیشتر
خجالت کشید؛ او بیشتر فهمید که کارش
چه قدر زشت بوده است.

نویسنده: عباسعلی سپاهی یونسی

تصویرگر: زهرا امسان‌فر